مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و هفتم، شمارهٔ پیاپی ۱۰۱
تابستان ۱۳۹٤، ص۹۷-۷۹

حجیت متعارضان در نفی حکم ثالث*

ساجده اسلامي مهدي آبادي
دانشجوي دكتري فقه ومباني حقوق اسلامي دانشگاه مفيد قم
Email: s.islamic@ymail.com
دكتر علي تولايي
استاديار دانشگاه يزد
Email: tavallaei@hotmail.com

چکیده

یکی از مواردی که در فقه مطرح می‌شود این است که دو دلیل در صورت تعارض ساقط می‌شوند ولی در مورد نفی حکم ثالث که ملازمه با آن دو دلیل دارد، در صورت حجیت آن، رجوع به اطلاقات، عمومات و اصول عملیه امکان پذیر نیست اما در صورت عدم حجیت آن، رجوع به این موارد ممکن می‌شود.

آنچه در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد، مبانی حجیت و عدم حجیت نفی ثالث است تا با برگزیدن هر یک، ثمره‌ی عملی آن را در مباحث فقهی بیان کنیم. مهم‌ترین دلیلی که قائلان به حجیت نفی ثالث به آن استناد کرده‌اند، عدم تبعیت دلالت التزامی از دلالت مطابقی در حجیت است و دلیل قائلان به عدم حجیت آن، تبعیت دلالت التزامی از مطابقی در حجیت و عدم استقلال دلالت التزامی است. ما در این مقاله، قول به عدم حجیت نفی ثالث را قابل خدشه دانسته و در آخر قول به حجیت نفی ثالث را ترجیح داده‌ایم اما نه از باب دلالت التزامی و عدم تبعیت دلالت التزامی از دلالت مطابقی که اکثر اصولی‌ها به آن قائل شده‌اند؛ بلکه به دلیل اشتراک دو دلیل متعارض در نفی ثالث است که این امر تنها در صورتی محقق می‌شود که تعارض دو دلیل، تعارض ذاتی باشد ولی در تعارض عرضی، دو دلیل متعارض در نفی ثالث متفق نبوده و بنابراین نفی ثالث در آن‌ها حجت نیست.

کلیدواژه‌ها: حجیت، نفی ثالث، دلالت مطابقی، دلالت التزامی، تبعیت، متعارضان.

---

*. تاریخ وصول:۱۳۹۲/۰۹/۰۸؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۳/۰۷/۲۳.

در ابتدا، به بیان مقدمات لازم برای ورود به بحث اصلی، بررسی دلالت التزامی و بیان نظرات علمای منطق و اصول، در زمینه‌ی دلالت التزامی می‌پردازیم:

چیستی و ماهیت دلالت‌های وضعی لفظی

«دلالت در لغت به معنای نشان دادن و ارشاد است» (ابن منظور، ۲۴۹/۱۱). راغب می‌گوید: «دلالت آن است که با آن به معرفت و شناختن چیزی برسند؛ مثل دلالت لفظ بر معنا» (راغب اصفهانی، ۳۱۶).

در قرآن کریم نیز دلالت به همین معنا به کار رفته است؛ از جمله می‌توان به آیه «مردم را بر مرگ سلیمان دلالت نکرد مگر موریانه‌ای» (سبأ، ۱٤) و آیه «شمس دلیل و نشان دهنده سایه است؛ زیرا اگر شمس نبود وجود سایه معلوم نمی‌گشت» (فرقان، ٤٥ - ٤٦) اشاره کرد.

بحث «دلالات» از وجوه ممیزه منطق ابن سینا نسبت به منطق‌های پیشین است و طرح شبهات و تشکیک‌ها در این باب نیز عمدتاً از جانب شارحان منطق ابن سینا صورت گرفته است؛ هر چند دلالت اقسام مختلفی دارد اما آنچه که ما به بحث از آن در این مقاله می‌پردازیم، دلالت وضعی لفظی است.

منطق‌دانان به تبع ابن سینا دلالت وضعی لفظی را معمولاً بدین صورت تقسیم می‌کنند: «لفظ بر معنا یا به نحو مطابقی دلالت می‌کند؛ یعنی لفظ برای این معنا وضع شده است، مثل دلالت مثلث بر شکلی که محیط به سه ضلع است یا به نحو تضمّن دلالت می‌کند؛ یعنی معنای مدلول، جزئی از معنایی است که لفظ مطابق آن می‌باشد، مثل دلالت مثلث بر شکل ... و یا دلالت به نحو التزام و تبعی صورت می‌گیرد؛ یعنی لفظ به مطابقه بر معنایی دلالت دارد و معنای دیگر به مثابه یک رفیق خارجی ملازم آن معنا است و البته این مانند ملازمه جزء از کل نمی‌باشد؛ مثال این قسم از دلالت، دلالت لفظ سقف است بر دیوار یا دلالت لفظ انسان است بر توانایی کتابت ...» (ابن سینا، الاشارات و التنبیهات، ۲۸/۱).

عقلی یا استقرایی بودن این تقسیم از بحث‌های اختلافی است؛ اما بنابر قول غالب، انحصار دلالت وضعی لفظی در سه قسم، حصری عقلی است و از نظر افرادی چون قطب الدین شیرازی، از تقسیم ثنائی و از دوران بین نفی و اثبات حاصل می‌شود (شیرازی، قطب الدین، شرح حکمة الاشراق، ۳٦)؛ البته صدر المتألهین نیز به این امر تأکید کرده است (شیرازی، صدرالدین، ۳٦).

از عبارت ابن سینا در *الاشارات* بر می‌آید که دلالت لفظ بر معنا از حیث نـوع رابطـه میـان مدلول و موضوع له به سه قسم، تقسیم می‌شود. گوینده با بیان لفظ (دال) معنایی را اراده می‌کند (مدلول)؛ که ممکن است در رابطه با معنایی که لفظ برای آن وضع شـده اسـت (موضـوع لـه)، واجد یکی از نسبت‌های سه گانه تساوی، عموم و خصوص مطلق و یـا تبـاین باشـد؛ بـا ایـن توضیح که در دلالت مطابقی، رابطه میان مدلول و موضـوع لـه، رابطـه‌ی تسـاوی و در دلالـت تضمّنی، رابطه میان آن‌ها عموم و خصوص مطلق و در دلالت التزامی، تباین است؛ (ابـن سـینا، ۱/ ۱۲۹).

بررسی مبانی استقلال یا عدم استقلال دلالت التزامی

آنچه که منشأ اختلاف اصولی‌ها در حجیت یا عدم حجیت نفی حکـم ثالـث و بـه عبـارت دیگر، موجب اختلاف آن‌ها در حجیت دلالت التزامی در اخبار متعارض گردیده، این است کـه آیا دلالت التزامی در حجیت، تابع دلالـت مطـابقی اسـت یـا نـوعی دلالـت مسـتقل محسـوب می‌شود؟ برای پاسخ به سؤال مطرح شده، بایستی به بررسـی ایـن مـورد بپـردازیم کـه دلالـت التزامی از اقسام دلالت وضعی لفظی است یا دلالت عقلی و یا این که دلالـت التزامـی، اعـم از دلالت وضعی و عقلی می‌باشد.

یکی از مناقشه‌های مطرح شده، تردید در استقلال دلالت التزامی است:

قول اول: موافقان عدم استقلال التزام معتقدند که دلالت التزامی صرفاً از دو دلالـت مطـابقی (دلالت وضعی لفظی محض) تشکیل شده است (سـبزواری، ۱۲؛ آشـتیانی، ١٤٦–١٤٨). آقـای سیستانی نیز بر این باور است که رابطه لفظ با معنای مطابقی، رابطه این همانی بوده کـه رابطـه لفظ همان رابطه معناست و در این صورت تصوّر معنای مطابقی، ملازم با تصوّر معنای التزامی است و می‌توان معنای التزامی را به لفظ نسبت داد و بـه ایـن ترتیـب دلالـت التزامـی، دلالـت وضعی لفظی خواهد بود و به همین دلیل، به عنوان دلالتی جداگانه و در عرض دلالت مطـابقی محسوب نمی‌شود (سیستانی، ١٦٠).

بیان اشکال: برخی گمان کرده‌اند که دلالت تضمّن و التزام، هرکـدام از دو دلالـت مطـابقی جداگانه تشکیل شده‌اند و به این ترتیب، دلالت مستقلی محسوب نمی‌شـوند؛ مـثلاً در دلالـت تضمّنی، لفظ برای دو معنا (کل و جزء) به نحو جداگانه وضع شـده اسـت، ماننـد وضـع لفـظ امکان برای امکان عام و خـاص؛ ایـن در حـالی اسـت کـه امکـان عـام، جـزء امکـان خـاص

می‌باشد[۱]یا در دلالت التزامی، لفظ برای دو معنا (لازم و ملزوم) بـه نحـو جداگانـه وضـع شـده است، مانند وضع شمس هم برای ستاره خورشید (جرم آن) و هم برای آفتاب (نور خورشـید)؛ این بدان معنا است که نور خورشید، لازمه‌ی وجود آن است. بدیهی است که در چنین مواردی مثال‌های امکان برای جزء و کل یا شمس برای لازم و ملزوم، مشترک لفظی محسوب می‌شوند.

قول دوم: ابن سینا برای رفع اشکال فوق، به نحو گذرا به این مطلب اشاره می‌کند که دلالت التزام از نوع اشتراک لفظی نیست (ابن سینا، همان، ۱۳۹/۱) و خواجه طوسی در شرح عبـارت مذکور و بیان تمایز میان دلالت مطابقی با دو دلالت دیگر، به وضعی لفظی محض بودن دلالت مطابقی تصریح می‌کند. وی تأکید می‌کند که منشأ دلالت مطابقی به دلیل این همانی بین مـدلول و موضوع له، صرف وضع لفظ است، در حالی کـه منشـأ پیـدایش دلالـت در دو مـورد دیگـر (دلالت تضمّنی و التزامی)، فقط وضع نیست بلکه عقل نیز سهم قابل توجهی در این دلالـت‌هـا دارد. آگاهی از وضع لفظ برای موضوع له، صرفاً امری وضـعی محسـوب مـی‌شـود ولـی اگـر مدلول، خود موضوع له نباشد، اطلاع از وضع برای فهم دلالت کـافی نیسـت و بـرای انتقـال از موضوع له به مدلول، فعالیت عقلـی نیـز لازم اسـت (طوسـی، نصـیرالدین، شـرح الاشـارات و التنبیهات، ۲۸/۱ –۲۹؛ همو، اساس الاقتباس، ۸) و این همان عبـارتی اسـت کـه قطـب الـدین رازی به اختصار به آن اشاره کرده است: «دلالت تطـابقی بـه مجـرد وضـع اسـت ولـی دلالـت تضمّن و التزام با مشارکت عقل و وضع به دست می‌آید...» (رازی، قطب الدین، تحریر القواعد، ۲۸/۱–۲۹) وی همچنین ضمن نفی اشتراک لفظ میان جزء و کل یا لازم و ملزوم در دو دلالـت تضمّنی و التزامی می‌گوید: «...در این صورت، دلالت بـر جـزء و دلالـت بـر لازم، غیرمطـابقی نخواهد بود؛ زیرا مطابقه قوی‌تر از تضمّن و التزام است و بـا وجـود دلالـت قـوی‌تـر (دلالـت مطابقی)، دلالت ضعیف‌تر (دلالت تضمّنی و التزامی) به کار نمی‌آید[۲](همان، ۲۹/۱).

قول سوم: دلالت التزامی از دلالت‌های وضـعی لفظـی نیسـت، بلکـه نـوعی دلالـت عقلیـه می‌باشد. امام خمینی بیان می‌دارند که «دلالت التزامی از دلالت‌های لفظی نیسـت؛ زیـرا دلالـت التزامی عبارت است از انتقال نفس از تصوّر ملزوم موضوع له به تصـوّر لازم آن، بـه ملازمـه‌ی

---

[۱]ـ امکان عام: سلب ضرورت از طرف مقابل؛ امکان خاص: سلب ضرورت از دو طرف موافق و مقابل.

[۲]. قطب الدین رازی برای رد اشکال مذکور مبنی بر مشترک لفظی بودن جزء با کل و لازم با ملزوم، در دلالت تضمنی و التزامی بیان می‌کند که این امر موجب می‌شود تا دلالت بر جزءو لازم، مطابقی باشد، در حالی که دلالت مطابقی چیزی غیر از دلالت تضمنی و التزامی و قوی‌تـر از آن‌ها است؛ زیرا در مطابقی، کلام متکلم به طور مستقیم بر آن دلالت داردو صرف وضع برای آگاهی از موضوع لـه کـافی اسـت، ولـی در دو دلالت دیگر علاوه بر وضع به عقل نیز برای درک مراد متکلم نیاز است.

عقلی یا عرفی و لفظ دخالتی در این انتقال ندارد، جز این که انتقال به ملزوم به سبب لفظ است و این باعث نمی‌شود که لوازم معنای لفظ را از مدلول‌های خـود لفـظ بـه شـمار آوریـم؛ زیـرا حکایت گری لفظ نسبت به میزان وضع و گستره‌ی آن است و این لفظ جز برای ملـزوم وضـع نشده است، در این صورت چگونه بر چیزی که خارج معنای آن است دلالت کند؟ ولی در هر حال، عقل می‌تواند بدون کمک گرفتن از مدلول لفظ به لوازم آن پی ببرد؛ بنابراین معلوم گردید که التزام عبارت است از دلالت معنا بر معنا و به همین دلیل اگر معنایی در ذهـن حاصـل شـد، لازمه‌اش نیز ایجاد می‌شود»(خمینی، ۱۵۵/۱).

این قول با توجه به آنچه که قائلان به قـول مشـارکت عقـل و وضـع در دلالـت تضـمّنی و التزامی بیان داشته‌اند قابل خدشه است؛ زیرا بدیهی است که اولاً: «اگر لفظ برای کل یـا ملـزوم وضع نشده باشد بر جزء، از آن جهت که جـزء اسـت و بـر لازم از آن جهـت کـه لازم اسـت، دلالت نخواهد داشت» (رازی، همان، ۲۸/۱– ۲۹)؛ بنابراین قبل از نقش عقل در این دو دلالت، بایستی به تأثیر وضع نیز توجه داشت. ثانیاً: شارح *مطالع* در شرح سخنان ارموی بیـان مـی‌دارد که«... برخی استدلال کرده‌اند که دلالت التزامی، عقلی است؛ زیرا لفظ برای مدلول التزامی وضع نگردیده است. از آنجایی که هدف از کاربرد الفاظ، استفاده از معانی به واسطه‌ی وضـع اسـت، این دلالت (التزامی) مهجور می‌باشد (رازی، شرح المطالع، ۳۵).

شارح *مطالع* این سخن را رد کرده و بیان می‌دارد: «اگر مقصود از عقلـی بـودن التـزام ایـن است که وضع هیچ دخالتی در آن ندارد، ادعایی باطل است... و اگر مقصود، مشارکت عقـل در این دلالت است، ادعایی صحیح خواهد بود و البته موجب مهجوریت و متروک مانـدن دلالـت التزامی نمی‌شود»(همان، ۳۵).

با توجه به آنچه بیان گردید، اگر این قول را که دلالت التزامی نوعی دلالـت معنـا بـر معنـا است بپذیریم، موجب متروک ماندن دلالت التزامی می‌شـود؛ در حـالی کـه دلالـت التزامـی در علوم مختلف کاربرد داشته و معتبر است؛ بنابراین از بین اقوال بیان شده به نظر می‌رسد که قول قائلان به استقلال دلالت التزامی (مشارکت عقل و وضع در دلالت التزامی) تقدم یابد و با توجه به این قول، اگرچه دلالت التزامی در وجود تابع دلالت مطـابقی اسـت و در صـورتی کـه فـرد بخواهد بدون این که به مدلول مطابقی توجه کند به لازم آن دسـت یابـد، بایـد قرینـه‌ای بـرای انصراف از معنای مطابقی و اراده‌ی معنای التزامی ارائه کند؛ در ایـن صـورت کـاربرد لفـظ در بیانلازم معنا، مجازی خواهد بود و قرینه صار فه، راهنمای مخاطب به مقصود گوینده می‌شـود

و به این ترتیب، ارتباط میان لفظ و مدلول مطابقی آن قطع شده و دلالت وضعی ملاک نخواهد بود؛ بنابراین دلالت التزامی در وجود تابع دلالت مطابقی خواهد بود و در صورتی ایجاد می‌شود که پیش از آن مدلول مطابقی وجود داشته باشد و به همین دلیل است که برخی، دلالت التزامی را دلالت استتباع نامیده‌اند (ابن تیمیه، الرد علی المنطقیین، ٧٦/١). ولی این گونه نیست که به محض اینکه دلالت مطابقیاز حجیت ساقط شود، دلالت التزامی نیز از بین برود؛ زیرا بنابر این قول، دلالت التزامی مستقل از دلالت مطابقی بوده و استقلال در دلالت التزامی به این معنی است که در عرض دلالت مطابقی بوده نه درطول آن، تا با برداشته شدن دلالت مطابقی، دلالت التزامی نیز از حجیت ساقط شود. اگرچه برخی بر این عقیده‌اند که مدلول التزامی چیزی جز لازم معنای مطابقی نیست و به عبارت دیگر، دلالت التزامی مساوی با دلالت مطابقی است؛ زیرا محال است که مدلول مطابقی، لازم خود را در بر نداشته باشد (آمدی ، ٣٧). گروهی نیز میان لازم و ملزوم، رابطه این همانی قائل هستند؛ بنابراین به محض آن‌که مدلول مطابقی ساقط شود، لازم آن نیز از بین خواهد رفت (سیستانی، ٦٠).

بنابراین آنچه ما به اثبات رسانده و برگزیده‌ایم، تبعیت دلالت التزامی در وجود از دلالت مطابقی است اما این به آن معنا نیست که با معدوم شدن دلالت مطابقی، دلالت التزامی نیز برداشته شود.

بررسی تبعیت یا عدم تبعیت دلالت التزامی از اراده

در تقسیم دیگر، دلالت دو نوع است: دلالت تصوّری و دلالت تصدیقی. در دلالت و ظهور تصوّری الفاظ، بین تصوّر لفظ و معنا تلازمی برقرار است که به محض شنیدن لفظ، معنا به ذهن می‌آید. این دلالت تنها وابسته به وضع بوده و هرکسی که با وضع آن آشنا باشد، به این معنا از لفظ منتقل می‌شود (مشکینی، ١٣٢)؛ به بیان دیگر خاستگاه دلالت و ظهور تصوّری، وضع الفاظ بر معانی مخصوصشان می‌باشد که همان دلالت مفردات متن و کلام بر معنای لغوی و عرفی‌شان است؛ به گونه‌ای که حتی اگر قرینه‌ی متّصلی در کلام وجود داشته باشد مبنی بر این‌که متن در معنای حقیقی و وضعی خود استعمال نشده است، باز هم متن و کلام ظهور تصوّری خود را از دست نمی‌دهد، گرچه شنونده آن را مراد متکلم نداند؛ بنابر این ظهور تصوّری تابع وضع است؛ خواه قرینه‌ای برخلاف آن در متن یا خارج باشد، خواه نباشد.

دلالت و ظهور تصدیقی نیز به معنای آن است که شنونده با شنیدن لفظ، مراد بودن آن از

جانب متکلم را تصدیق کند؛ پس دلالت تصدیقی لفظی، عبارت است از: کشف اراده متکلم از لفظ (همان، ۱۳۲). تصدیقی بودن دلالت وضعی به معنای آن است کـه خـود لفـظ، کاشـف از تحقّق ارادهی متکلم باشد. اگر دلالت وضعی الفاظ، دلالت تصدیقی باشد، در این صـورت بـر حسب قانون وضع، تنها الفاظی را که متکلم استعمال می‌کنـد، کاشـف از اراده معنـای آن‌هـا از سوی اوست و برای تحقّق دلالت وضعی، احراز اراده متکلم از خارج، لزومی ندارد (روحـانی، ٦٢/١). پس مراد از ظهور تصدیقی، همان معنـایی اسـت کـه در واقـع مـراد مـتکلم بـوده و از مجموع کلام حاصل می‌شود؛ زیرا چه بسا به دلیل وجود قراین متّصله در کلام، معنای حاصـل از متن با معنای حاصل از مفردات آن، تطابق نداشته باشد؛ از ایـن رو ظهـور تصـدیقی بعـد از اتمام کلام به دست می‌آید (نایینی، ١٤٠/٢). بنابراین تعریف، وجود دلالت تصدیقی، متوقف بر موارد زیر است: احراز بودن متکلم در مقام بیان و افادهی پیام، جدی بودن متکلم، داشتن قصـد معنا و عدم وجود قرینه‌ای بر خلاف ظاهر کلام متکلم (مظفر، ٤٨/١).

از جمله مباحث دلالت التزامی، ارادی بودن یا نبودن مدلول التزامی اسـت. برخـی بـر ایـن باورند که متکلم، قصدی در باب معنای التزامی کلام خود ندارد، بلکه شنونده با ثبـوت معنـای کلام، لوازم آن را ثابت می‌داند. این دلالت، عقلی و تابع دلالت ارادی (مدلول مطابقی) اسـت و لفظی قرار دادن آن به دلیل آن است که لفظ به واسطهی دلالت بر ملزوم، بر لازم آن نیز دلالـت می‌کند (ابن تیمیه، درء تعارض العقل و النقل، ٢٦٧/٥)؛ به عبارت دیگـر، ایـن دسـته قائـل بـه تصوّری بودن دلالت التزامی هستند و تصدیقی بودن دلالت التزامی را محال می‌شمارند. بـالاتر از این برخی از عالمان بلاغی بر این عقیده‌اند که نه فقـط دلالـت التزامـی بلکـه هـیچ یـک از دلالت‌ها را تابع ارادهی گوینده نمی‌دانند؛ برای نمونه تفتازانی در باب عـدم تابعیـت دلالـت از ارادهی گوینده چنین می‌گوید: «دلالت وضعیه مقتضی تبعیت از اراده نیست؛ بلکـه تـابع وضـع است؛ زیرا ما به یقین می‌دانیم که هرگاه لفظ را بشنویم و بـه وضـع آگـاه باشـیم، معنـای آن را درک می‌کنیم؛ خواه گوینده آن را اراده کند و خواه اراده نکند. مقصود ما از دلالت چیـزی جـز این نیست. پس دیدگاه تابعیت دلالت نسبت به اراده نادرست است؛ بویژه در تضـمّن و التـزام. حتی بسیاری بر آن‌اند که تضمّن، فهم جزء در ضمن کل و التـزام، فهـم لازم در ضـمن ملـزوم است؛ در صورتی که گوینده اگر جزء یا لازم معنای خود را قصد کند دلالـت مطـابقی خواهـد بود نه تضمّن و التزام» (تفتازانی، ٢٤٢ – ٢٤٣).

کلام تفتازانی قابل خدشه است؛ زیرا اگرچه شنونده بایستی برای فهم کلام مـتکلم، عـلاوه

بر اراده‌ی آن به وضع هم آگاه باشد تا با شنیدن لفظ معنای کلام متکلم را درک کند و به این ترتیب، دلالت برای شنونده تابع وضع و اراده است؛ متکلم نیز در صورتی کلامش حجت است که معنای کلامش را اراده کند، در غیر این صورت کلام متکلم لغو خواهد شد؛ بنابراین دلالت برای متکلم تابع اراده است که فقها در هنگام شک در اینکه آیا متکلم آن معنای خاص را از لفظ اراده کرده یا نه، به اصول عقلایی تمسک می‌جویند.

آقای خویی معتقد است که اگر سخن گوینده، لازم بین اخص داشته باشد، تصوّر غفلت گوینده از آن نمی‌رود (خویی، ۴۷/۳) و به این ترتیب می‌توان گفت که گوینده، همواره بین اخص سخن خود را اراده می‌کند؛ به عبارت دیگر، می‌توان گفت که همواره مدلول بین بمعنی الاخص نیز همانند مدلول مطابقی به اراده‌ی گوینده در می‌آید؛ مگر آن که به خلاف آن تصریح کند و مقصود خود را با قرار دادن قرینه بیان نماید.

این سخن در ردّ قول قائلان به عدم تبعیت دلالت التزامی از اراده است؛ به نظر می‌رسد که گوینده، لوازم سخن خودش را نیز اراده می‌کند؛ زیرا از طرفی، لوازم بین سخن، از معنای مطابقی تفکیک ناپذیر است و به تبع آن، متعلّق اراده قرار می‌گیرد و از سوی دیگر عرف عقلا، گوینده را به پذیرش لوازم بین سخن خود ملزم می‌دانند؛ بنابراین گوینده، با اراده مدلول مطابقی، لوازم آن را نیز اراده کرده است و دلالت التزامی به اراده متکلم در می‌آید.

معتبر بودن دلالت التزامی و کاربرد آن در علوم

برخی از منطق دانان، دلالت التزامی را معتبر ندانسته و کاربرد آن را در علوم قابل خدشه دانسته‌اند؛ استفاده از دلالت التزامی در علوم مختلف معمولاً به دو دلیل مورد خدشه قرار می‌گیرد:

لفظی نبودن التزام و مهجوریت آن: برخی دلالت التزامی را به عنوان قسمی از اقسام دلالت لفظی به حساب نیاورده‌اند و آن را در شمار دلالت معنا بر معنا دانسته‌اند. شارح *مطالع* در شرح سخنان ارموی بیان می‌دارد که «...برخی استدلال آورده‌اند که دلالت التزامی عقلی است؛ زیرا لفظ برای مدلول التزامی وضع نگردیده است. از آنجایی که هدف از کاربرد الفاظ، استفاده ازمعانی به واسطه‌ی وضع است، این دلالت (التزام) مهجور می‌باشد (رازی، شرح المطالع، ۳۵). شارح *مطالع* این استدلال را نقض کرده و بیان می‌دارد «اگرمقصود از عقلی بودن التزام این است که وضع هیچ دخالتی در آن ندارد، ادعایی باطل است... و اگر مقصود مشارکت

عقل در این دلالت است، ادعایی صحیح خواهد بود و البته موجب متروک ماندن دلالت التزامی نمی‌شود؛ همان طور که در تضمّن هم چنین نیست» (همان، ۳۵)؛ به عبارت دیگر، شارح *مطالع* با استناد به تضمّن و اینکه اگر دلیل فوق صحیح باشد، مستلزم مهجور بودن دلالت تضمّنی نیز است؛ در حالی که هیچ کس قائل به این امر نشده است، استدلال ذکر شده را قابل خدشه دانسته و آن را رد کرده است. بر این اساس، هر دلالت التزامی متشکل از دو دلالت است؛ دلالت وضعی لفظی (دلالت لفظ بر معنا) و دلالت عقلی (دلالت معنا بر معنا). با چنین تحلیلی می‌توان دلالت التزامی را انتقالی از لفظ به معنا– و نه معنا به معنا –محسوب نمود و آن را از اقسام دلالت وضعی لفظی دانست (شیرازی قطب الدین، درة التاج، ۳۰۹ – ۳۱۰).

نامتناهی بودن لوازم دلالت التزامی: برخی به دلیل عدم محدودیت یا نامتناهی بودن لوازم، دلالت التزامی را غیرمعتبر به شمار آورده‌اند. چنان که صاحب *بصائر* می‌گوید: «...این دلالت، منحصر نیست؛ زیرا لوازم آن، دارای لوازمی هستند و این سلسله تا بی نهایت ادامه دارد (ابن سهلان ساوی، ، ۷). ابن‌تیمیه نیز در برخی از آثارش، دلالت التزامی را به کلی بی اعتبار می‌داند؛ زیرا او معتقد است که لوازم کلام، محدود و منحصر نبوده، در صورتی که اگر همه‌ی آن‌ها را معتبر بدانیم، لفظ واحد، بی نهایت معنا خواهد داشت که محال بودن آن روشن است (ابن تیمیه، الرد علی المنطقیین، ۷٦/۱)؛ اگرچه وی در کتاب *درء تعارض العقل و النقل*، اصل دلالت التزامی را پذیرفته است (ابن تیمیه، درء تعارض العقل و النقل، ۲٦۷/۵)؛ توضیح این که با حصول لفظ در ذهن، باید لازم موضوع له و لازم لازم موضوع له و لازم لازم لازم موضوع له ... و تمام لوازم نامتناهی آن به ذهن بیاید؛ به دلیل این که لازم لازم شیء، لازم خود آن شیء نیز است. به این ترتیب توجه به لفظ واحد، مستلزم التفات به بی نهایت امر دیگر خواهد شد و این محال است. قطب الدین رازی به حل مسأله پرداخته است؛ از نظر وی دلالت التزامی در لوازم غیر بین، معانی نامتناهی دارد[۳]؛ در حالی که آنچه در دلالت التزامی اعتبار دارد، لوازم بین و متناهی است[٤](رازی قطب الدین، شرح المطالع، ۳۵). برخی دیگر بیان داشته‌اند که اگر

---

[۳]. دلالت غیر بین آن است که: برای آگاهی یافتن از لزوم، افزون بر لزوم تصوّر لازم و ملزوم، به استدلال نیاز داریم (فیاض، تقریر محاضرات فی اصول الفقه،۵۷/۵).

[۴]. دلالت بین بردو قسم است (همان، ۵۸/۵)

الف) بین بمعنی الاخص: با تصوّر ملزوم، تصوّر لازم نیز حاصل می‌شود؛ دلالت آتش بر حرارت یا خورشید بر نور را می‌توان به عنوان مثال ذکر کرد.

ب) بین بمعنی الاعم: با تصوّر لازم و ملزوم و تحلیل نسبت میان آن دو، قطع به لزوم حاصل می‌شود؛ مانند تصوّر زوجیت بر عدد چهار.

بعضی از معانی نسبت به دیگر لوازم مشهورتر بود، بر همان مدلول حمل می‌شود؛ مثلاً واژه شیر دارای معانی التزامی متعددی است، ولی آنچه که از همه مشهورتر به شمار می‌آید، معنای شجاعت است؛ بنابراین با وجود این معنا، از لوازم غیر مشهوری مانند «ابخر» استفاده نمی‌شود. (طوسی نصیرالدین، اساس الاقتباس، ۸).

شروط نفی حکم ثالث

این بحث در جایی مطرح می‌شود که اولاً: دو دلیل از هر جهت مساوی باشند (متعادلین). ثانیاً: در این صورت بنابرقول مشهور، مقتضای قاعده اولیه[۵] در دودلیل متعارض بر مبنای طریقیت،[٦] تساقط است (بروجردی، ۳/ ۱۸۰). بنابراین نفی ثالث، برای گروهی که قاعده اولیه در دو دلیل متعارض را حتی بر مبنای طریقیت تخییر می‌دانند، مطرح نمی‌شود (عراقی، مقالات الاصول، ٤٦٦/٢). ثالثاً: و شرط دیگر این است که در میان دو خبر متعارض، علم به معلوم الصدور بودن یکی از آن دو خبر از سوی معصوم وجود نداشته باشد و الاّ اگر بدانیم که یقیناً یکی از آن دو- بدون این‌که تعیین شود- از معصوم صادر شده است، در این صورت، مدلول التزامی آن دو حجت است و شکی در آن نیست؛ زیرا علم داریم که یکی از آن دو از معصوم صادر شده است.[۷] رابعاً: این بحث تنها برای افرادی معنا پیدا می‌کند که قائل به معتبر بودن دلالت التزامی و کاربرد آن در علوم باشند؛ زیرا اگر کسی دلالت التزامی را - به دلیل این که نوعی دلالت معنا بر معنا است یا لوازم آن محصور نیست- معتبر نداند،[۸] آن را به منزله معدوم دانسته و بنابراین برای قائلان به این نظر، بحث نفی حکم ثالث و حجیت مدلول التزامی کلام مطرح نخواهد شد مگر این‌که، آن را از باب دلالت التزامی ندانیم که در ادامه این مطلب خواهد آمد.

محل نزاع

این بحث که آیا با سقوط دو دلیل متعارض (مدلول مطابقی)، نفی حکم ثالث (مدلول التزامی) حجت است یا نه؛ تنها در جایی مطرح می‌شود که ملازمه به صورت عرفی است نه

[۵]. مراد از قاعده اولیه، حکم عقل و دلیل عقلی با قطع نظر از ادله خاصه و روایات است.

[۶]. طریقیت عبارت است از ابن که: مصلحت تنها از آن واقع است و طبق مؤدای اماره هیچ مصلحتی حادث نمی‌گردد، بلکه اماره صرفاً طریقیت دارد و اگر مخالف واقع در آمد صرفاً به عنوان معذّر است.

[۷]. درس خارج فقه آیت الله سبحانی، مبحث حجیت و عدم حجیت دو دلیل متعارض در دلالت التزامی.

[۸]. رک به صص ۹ تا ۱۱ از همین مقاله.

عقلی.

روحانی در این زمینه بیان می‌دارد که «پنهان نیست کـه محـلّ نـزاع همـان دلالـت التزامـی عرفی است نه عقلی؛ زیرا دلالت عقلی اگرچه از آن به دلالت تعبیر می‌شود ولی در حقیقت آن از باب دلالت الفاظ که از ظهور ناشی می‌شود خارج است؛ پـس بـرای کـلام ظهـوری در لازم عقلی نیست، و تنها از علم به ثبوت ملزوم، علم به ثبوت لازم عقلی به نحو حقیقی یـا تعبّـدی حاصل می‌شود... و از اینجا دلیل خروج این دلالت (دلالت التزامی عقلی) از محل نـزاع ظـاهر می‌شود؛ زیرا محل نزاع حجیت دلالت التزامی و ظهور کلام در مدلول التزامـی، بعـد از سـقوط حجیت مدلول مطابقی است و بیان گردید که در لازم عقلی برای کلام ظهوری نیست، پـس در واقع دلالت التزامی نیست تا از حجیت و عدم حجیت آن بحث شود. دلالـت حکـم عقلـی بـه ثبوت لازم تنها با احراز ثبوت ملزوم حاصل مـی‌شـود»(روحـانی، ۳۸۵/۲)؛ بـه عبـارت دیگـر، ملازمه عقلی (دلالت التزامی عقلی) نوعی دلالت لفظی وضعی به شمار نمی‌آیـد، بلکـه دلالتـی عقلی است که خارج از دلالت لفظی و در عـرض دلالـت وضـعی قـرار دارد و دلالـت لفظـی وضعی به دلالت مطابقی، تضمّنی و التزامی تقسیم می‌شود و بحثی که مـا در ایـن مقالـه بـه آن می‌پردازیم، حجیت و عدم حجیت دلالت التزامی در صورت سقوط دلالت مطـابقی از حجیـت است؛ بنابراین دلالت التزامی عقلی (ملازمه عقلی) نوعی دلالت عقلی است که مورد بحـث مـا در این مقاله نیست.

بررسی اقوال

قول اول: با بررسی که از کتب اصولی به دست آمد، به طور کلی مـی‌تـوان ادلـه قـائلان بـه حجیت نفی ثالث را در دو مورد بیان کرد: اولاً: دو دلیل متعارض، به دلیل تکـاذب یکـدیگر از حجیت ساقط می‌شوند، اما نسبت به آنچه که در آن مشترک هستند (نفی ثالث) دلیلی بر سـاقط شدن این دو دلیل از حجیت نداریم؛ ثانیاً: دلالـت التزامـی نیـز اگرچـه در وجـود تـابع دلالـت مطابقی است ولی در حجیت مستقل از دلالت مطابقی بوده و بنابراین با سقوط دلالت مطـابقی از حجیـت، دلالـت التزامـی سـاقط نمـی‌شـود (آخونـد خراسـانی، ۴۳۹؛ مظفـر، ۳۹۷/۲، روحانی،۳۸۲/۲؛ حکیم، محسن،۵۹۹/۲).

صاحب کفایه بیان می‌دارد: در میان دو خبر متعارض، یکی از آن دو لابعینه معلـوم الکـذب است (زیرا کلام متعارض از معصوم صادر نمی‌شود) و دیگری هم احتمال صدق و هم احتمال

کذب در آن داده می‌شود؛ خبری که معلوم الکذب است حجت نیست و دیگری که محتمل الصدق و الکذب است حجت می‌باشد ولی چون آن‌ها را نمی‌شناسیم در نتیجه نمی‌توانیم به مدلول مطابقی هیچ یک عمل کنیم ولی مدلول التزامی آن‌ها حجت است و نفی ثالث نسبت به یکی از آن دو حجیت دارد؛ مثلاً نماز جمعه یا حرام است یا واجب ولی به هر حال قطعاً مستحب نیست (آخوند خراسانی، ٤٣٩).

از عبارت فوق می‌توان پی برد که وی قائل به حجیت نفی ثالث است؛ ولی این قول خالی از اشکال نیست؛ زیرا اولاً: مورد بحث در جایی است که تعارض میان دو حجت وجود داشته باشد و این امکان پذیر نیست مگر این‌که بگوییم اگرچه یکی از دو خبر معلوم الکذب است اما چون لابعینه است و ما به طور یقین نمی‌دانیم کدام یک از دو خبر کاذب است بنابراین علم ما به کاذب بودن یکی از دو خبر، علم اجمالی است و علم اجمالی نیز مانع از حجیت یکی از دو خبر نمی‌شود و در نتیجه، هر دو خبر حجت است و تعارض، از باب تعارض دو حجت خواهد بود و نفی حکم ثالث در هر دو به صورت مشترک است. اما اگر بنا را بر مانع بودن علم اجمالی از حجیت یکی از دو خبر قرار دهیم، در این صورت خبر معلوم الکذب به نحو اجمال خارج می‌شود و تنها خبری که به نحو اجمالی و بدون تعیین مورد شک است باقی می‌ماند و لازمه این امر، تخصیص نفی ثالث به یکی از این دو خبر، بدون تعیین است نه نفی حکم ثالث از هر دو خبر به صورت مشترک؛ و در این حالت، تعارض بین این دو خبر از باب اشتباه حجت و لا حجت است که مورد بحث ما نیست؛ لازمه قول آخوند خراسانی (حجیت نفی ثالث نسبت به یکی از دو خبر) هم این است که یکی از دو خبر (خبر معلوم الکذب) حجت نباشد و به نحو اجمال خارج شود و در این صورت، تعارض از باب حجت و لا حجت است که مورد بحث نیست؛ زیرا نفی حکم ثالث در جایی مطرح است که تعارض بین دو حجت باشد (عراقی، نهایة الافکار، ١٧٦/٤ – ١٧٧). و ثانیاً: این‌که در عبارت آخوند خراسانی، لفظ «احدهما» آمده است،[۹] آیا مراد احدهمایی است که در ذهن است یا در خارج و یا در نزد خداوند؟ اگر مراد احدهمایی است که در ذهن است می‌گوییم که حجیت ندارد؛ زیرا حجیت باید در خارج باشد و الا چیزی که در ذهن کسی است نمی‌تواند حجت باشد و اگر مراد احدهمایی است که در خارج واقع شده و لابعینه است می‌گوییم: خارج، ظرف تعین است و ظرف و فضایی برای تردد نیست (قانون کلی این است که در خارج، تردد معنا ندارد و تردد

۹. «نعم یکون نفی ثالث باحدهما لبقائه علی الحجیه» (آخوند خراسانی، همان، ۴۳۹).

تنها مربوط به مقام تصوّر است) و اگرهم بگوییم احدهمای لابعینه نزد خدا حجت است، این کلام صحیح است ولی دیگر معنا ندارد که محتمل الصدق و الکذب باشد؛ امری که علمش نزد خداوند است، یا به نحو قطع صادق است یا کاذب.[۱۰]

قول دوم: گروهی که قائل به عدم حجیت نفی ثالث شده‌اند، دو ایراد بر قول اول وارد کرده‌اند که یکی نقضی و دیگری حلّی است. موارد نقضی عبارت‌اند از اولاً: زمانی که بینه به برخورد لباسی با بول خبر می‌دهد، در حالی که ماعلم به کذب بینه و عدم تلاقی لباس با بول داریم اما احتمال می‌دهیم که لباس از جهت دیگری، مثلاً برخورد با خون نجس شده است؛ در این صورت، هیچ کس با استناد به مدلول التزامی، حکم به نجاست لباس- به طور مطلق و از هر طریقی مثلاً احتمال ملاقات آن با خون- نمی‌دهد؛ زیرا وقتی مدلول مطابقی کلام، به بیان چیزی به طرز مقید می‌پردازد (برخورد لباس با بول) نمی‌توان مدلول التزامی را مطلق قرار داد (مطلق نجاست از هر طریقی که حاصل شود) بلکه بایستی مدلول التزامی، با حصّه‌ی خاص در مدلول التزامی بیان شود؛ اما این مورد قابل خدشه است و مهم‌ترین اشکالی که بر آن وارد می‌شود این است که: مورد از موارد علم به خطای مستند در اخبار است؛ به عبارت دیگر، ما علم به کذب بینه داریم و بنابراین در این مورد، سقوط دلالت الترامی به خاطر تبعیت آن از مدلول مطابقی نیست بلکه به دلیل علم به کذب مستند است و دیگر این که مورد از مواردی است که مدلول مطابقی، موضوع و مدلول التزامی به عنوان حکم واقع می‌شود و قبلاً بیان شد که این مورد از محل بحث خارج است؛ زیرا خبر دادن از ملاقات لباس با نجاست، مدلول مطابقی کلام و به عنوان موضوع است و این امر ملازمه‌ی با نجاست ملاقی (لباس) دارد و به عبارت دیگر، مدلول التزامی کلام، نجاست است و نجاست نیز به عنوان حکم مسأله شناخته می‌شود. بنابراین در این مورد، سقوط دلالت التزامی (نجاست) به خاطر تبعیت آن از مدلول مطابقی نیست بلکه به دلیل تبعیت حکم از موضوع و منتفی شدن آن به تبع منتفی شدن موضوع است (روحانی، ۳۸۳/۲ –۳۸۸). به نظر می‌رسد که، اشکال و جواب‌های داده شده به آن، از محل نزاع و آنچه مورد بحث ما در این مقاله است، خارج می‌باشد؛ زیرا ما به بحث از حجیت و عدم حجیت نفی ثالث می‌پردازیم، در حالی که آنچه که بیان شده (حکم نجاست) مدلول التزامی کلام به نحو اثباتی است و در واقع حکم ثالثی نفی نشده بلکه حکم به نجاست ثابت شده است.

[۱۰] درس خارج فقه آیت الله جعفر سبحانی، مبحث حجیت و عدم حجیت دو دلیل متعارض در دلالت التزامی.

ثانیاً: زمانی که خانه‌ای در ید زید باشد و بینه بر این که خانه برای عمرو است، اقامه شود و از طرف دیگر، بینه بر این که خانه برای بکر است، اقامه شود؛ در این صورت، مدلول مطابقی کلام به دلیل تعارض بینه ساقط می‌شود ولی هیچ کس قائل به این امر نشده است که خانه برای زید نیست تا حکم خانه مجهول المالک شود، در حالی که اگر قائل به حجیت نفی ثالث شویم، بایستی حکم به عدم ملکیت برای زید کنیم. ولی در جواب این اشکال بیان داشته‌اند که: مانعی از ملتزم شدن به نفی حکم ثالث و عمل کردن به دلالت التزامی نیست؛ زیرا این مورد از مواردی است که مخالفتی با ضرورت فقه ندارد (روحانی،۳۸۳/۲ –۳۸۷).

ایرادهای حلّی نیز عبارت‌اند از اولاً: ثبوت لازم مبتنی بر ثبوت ملزوم است؛ بنابراین با منتفی شدن ملزوم، لازم نیز ساقط می‌شود و در بحث مورد نظر، با منتفی شدن دلالت مطابقی که همان ملزوم است، دلالت التزامی (لازم) نیز ساقط می‌شود. ولی قائلان به حجیت نفی ثالث، این قول را قابل خدشه دانسته‌اند؛ آن‌ها بیان داشته‌اند که: حکم به ثبوت لازم بعد از علم به ثبوت ملزوم، در دلالت عقلی مطرح می‌شود که این دلالت نیز مورد بحث ما نیست اما دلالت عرفی، متوقّف بر ثبوت ملزوم نیست بلکه منشأ تحقق دلالت عرفی، دلالت کلام بر ثبوت ملزوم است و این امر نیز محقق است؛ زیرا دلالت مطابقی، فقط از حجیت ساقط می‌شود نه از ثبوت و شاهد بر این کلام که- دلالت التزامی با علم به انتفاء ملزوم و عدم اراده‌ی دلالت مطابقی به طور جدی ثابت می‌باشد- استعمالات کنایی هستند (همو، ۳۸٤/۲ –۳۸۸). به نظر می‌رسد، استدلال فوق که- قائلان به حجیت نفی ثالث- بیان داشته‌اند خالی از اشکال نباشد؛ زیرا همان گونه که قبلاً بیان گردید، دلالت التزامی تنها در صورتی معتبر است که به نحو بین بمعنی الاخص باشد؛[11] اما در استدلال فوق، شاهد مطلب را استعمالات کنایی قرار داده‌اند که در آن با علم به عدم اراده‌ی جدی دلالت مطابقی، دلالت التزامی باقی است؛ به عنوان مثال اگر گفته شود خاکستر خانه زید زیاد است،[12] متکلم معنای مطابقی کلام را اراده نکرده، بلکه آنچه را که ملازمه با این امر دارد- یعنی مهمان نواز بودن زید- را اراده کرده است؛ در حالی که با کمی تأمل می‌توان به این مطلب پی برد که ملازمه‌ای که در استعمالات کنایی وجود دارد، به نحو بین بمعنی الاخص نیست. از تعریف کنایه می‌توان به این مطلب پی برد؛ زیرا کنایه یعنی آنچه که متکلم بیان می‌دارد ولی غیر آن را اراده می‌کند و آنچه که اراده شده نیز به صورت

---

[11]. رک به ص ۱۱ و ۹ از همین مقاله.

[12]. "زیدٌ کثیرُ الرَّماد".

مستتر و پنهان است و به عبارت دیگر بین نیست (ابن منظور، ۲۳۳/۱۵؛ ابوجیب،۳۲۵). ثانیاً: وقتی مدلول مطابقی کلام، به بیان چیزی به طور مقید می‌پردازد (برخورد لباس با بول)، نمی‌توان مدلول التزامی را مطلق قرار داد (مطلق نجاست از هر طریقی که حاصل شود) بلکه بایستی مدلول التزامی با حصه خاص در مدلول مطابقی بیان شود (روحانی، ۳۸٤/۲).

برخی از قائلان به عدم حجیت نفی ثالث نیز به دلایل دیگری استناد کرده‌اند: بحث مورد نظر، از باب دلالت التزامی نیست؛ زیرا این دلالت فقط به نحو لازم بین بمعنی الاخص دارای اعتبار است و در علوم مختلف کاربرد دارد؛ بین بمعنی الاخص نیز به این معنا است که به موجب تصوّر معنای ملزوم (دلالت مطابقی)، ذهن به معنای لازم انتقال یابد، در حالی که در بحث مورد نظر، بین اثبات شیء و نفی هر آنچه که مخالف آن است (نفی ثالث) این ملازمه وجود ندارد. دلیل دیگر این که، لفظ به طور مستقل دلالت بر مدلول التزامی کلام ندارد بلکه این دلالت، به تبع مدلول مطابقی است؛ به عبارت دیگر، اگر لازم واجب، عدم استحباب است، پس زمانی که وجوب- که اصل است- به دلیل تعارض ساقط شود، چگونه عدم استحباب- که فرع است- باقی بماند (مؤمن قمی، ٤٥۲/۲). به نظر می‌رسد که، دلیل اخیر خالی از اشکال نباشد؛ زیرا با توجه به آنچه که قبلاً بیان گردید،[۱۳] اگرچه دلالت التزامی در وجود تابع دلالت مطابقی بوده اما این به آن معنا نیست که با ساقط شدن دلالت مطابقی -به دلایل مختلف مثل تعارض- دلالت التزامی نیز ساقط شده و از بین برود؛ زیرا دلالت مطابقی، نوعی دلالت لفظ بر معنا است، در حالی که دلالت التزامی علاوه بر این که نوعی دلالت لفظ بر معنا است، دلالت معنا بر معنا نیز می‌باشد؛ به عبارت دیگر، دلالت التزامی اعمّ از دلالت مطابقی است و بنابراین دلالت التزامی مساوی با دلالت مطابقی نیست که به محض ساقط شدن آن، لازم آن نیز از بین برود؛ همان گونه که برخی قائل به این امر شده‌اند (سیستانی، ١٦٠). برای تقریب این مطلب به ذهن می‌توان تمثیلی را بیان کرد؛ به این ترتیب که، اگرچه فرزند در وجود تابع پدر و مادر است و تا وقتی پدر و مادر موجود نباشند، فرزند نیز وجودی نخواهد داشت ولی بعد از ایجاد فرزند، فوت پدر و مادر، موجب از بین رفتن فرزند نمی‌شود؛ زیرا فرزند مستقل از آن‌ها است.

یکی دیگر از اشکالاتی که قائلان به عدم حجیت نفی ثالث بیان داشته‌اند این است که: دلالت مطابقی، تضمّنی و التزامی گاه تصوّری است و گاه تصدیقی. در هر صورت در دلالت

---

[۱۳]. رک به ص ۶ به بعد از همین مقاله.

تصدیقی، اراده کردن وجود دارد ولی در دلالت تصوّری این اراده نیست.[۱۴] در دلالت تصدیقی اگر لفظ در مدلول مطابقی حجت نباشد، قطعاً در مدلول التزامی هم حجت نخواهد بود؛ زیرا مراد از حجیت این است که بتوانیم آن را به متکلم نسبت دهیم و متکلم آن را ارده کرده باشد؛ بنابراین اگر نتوانیم مضمون یک خبر را از نظر مطابقی به امام نسبت دهیم -چون متعارض است و حجت نیست و معلوم نیست که امام کدام خبر متعارض را اراده کرده است- در این صورت نمی‌توانیم مدلول التزامی را هم به امام نسبت دهیم.[۱۵]در پاسخ به این اشکال باید گفت که برای احراز اراده‌ی متکلم شرایطی بیان گردیده ولی در هیچ یک، تعارض به عنوان شرطی که بتوان از آن به عدم اراده متکلم پی برد نیامده است؛[۱۶]بنابراین نمی‌توان گفت که صرف تعارض به این معنا است که متکلم کلامش را اراده نکرده است؛ در نتیجه متکلم، مدلول مطابقی کلام را اراده کرده و مدلول التزامی نیز به اراده متکلم درآمده است[۱۷]ولی مدلول مطابقی به دلیل تعارض ساقط شده اما مدلول التزامی چون تعارضی ندارد، دلیلی بر ساقط شدن آن نیست؛ با توجه به آنچه ثابت کردیم که مدلول التزامی در حجیت مستقل از مدلول مطابقی است.

تا اینجا به دو قول مهم که در بحث نفی ثالث مطرح می‌شود، پرداختیم. قول سوم که در این زمینه وجود دارد قول به تفصیل است: اگر دو خبر، تعارض ذاتی داشته باشند، در این صورت متعارضان در نفی ثالث مشترک بوده و با هم در عدم حکم ثالث حجت هستند؛ ولی زمانی که تعارض بین این دو، به خاطر امر خارجی باشد که در اصطلاح به آن تعارض عرضی گفته می‌شود، در این صورت، مشترک در نفی ثالث نبوده و بنابراین نفی ثالث حجیت ندارد؛ مانند اینکه مفاد یکی از دو دلیل وجوب نماز ظهر و دیگری وجوب نماز جمعه باشد و ما به دلیل خارجی، علم به عدم وجوب دو نماز باهم و در یک زمان داشته باشیم (نایینی، ۸۰/۵ – ۸۱). قول به عدم حجیت نفی ثالث در دو دلیلی که تعارض عرضی دارند، قول خوبی بوده و از بدیهیات است؛ زیرا دو دلیل متعارض- به دلیل عدم وجود تعارض در ذات آن دو- مشترک در نفی حکم ثالث نبوده پس دلیلی بر حجیت نفی ثالث نیست.

---

[۱۴]. رک به ص ۷ به بعد از همین مقاله.

[۱۵]. درس خارج فقه آیت الله سبحانی، مبحث حجیت و عدم حجیت نفی ثالث.

[۱۶]. رک به ص ۹ از همین مقاله.

[۱۷]. رک به صص ۹ و ۱۰ از همین مقاله.

نظر مختار

با توجه به آنچه بیان شد، اگر نفی ثالث ملازمه به نحو بین بمعنی الاخص با دلالت مطابقی داشته باشد، می‌توان حکم به حجیت نفی ثالث کرد، در غیر این صورت این بحث از باب دلالت التزامی نبوده و در نتیجه در صورت تعارض دو دلیل و ساقط شدن آن دو از حجیت، نمی‌توان گفت که دلالت التزامی در حجیت تابع دلالت مطابقی نیست و حکم به حجیت نفی ثالث کرد؛ زیرا این بحث از باب دلالت التزامی نیست ولی از طریق دیگری می‌توان حکم به حجیت نفی ثالث کرد و آن عبارت است از این که اگر تعارض بین دو دلیل تعارض ذاتی باشد، به دلیل اشتراک و متّفق بودن این دو در نفی ثالث، آن حجت است. در غیر این صورت، اگر تعارض به نحو عرضی باشد، نفی ثالث حجت نخواهد بود.

نتیجه‌گیری

با بررسی دلایل قائلان به حجیت و عدم حجیت نفی ثالث به این نتیجه رسیدیم که دلایل هر دو گروه در عین قوّت دارای ضعف نیز می‌باشد و دلیل اصلی را که هر یک برای اثبات قول خود به آن استناد کرده‌اند، با بیان استدلال رد کردیم و در نهایت قول به حجیت نفی ثالث را ترجیح دادیم ولی بر خلاف اصولی‌ها که نفی ثالث را از باب دلالت التزامی دانسته و با اثبات این امر که دلالت التزامی در حجیت تابع دلالت مطابقی نیست، قائل به حجیت نفی ثالث شده‌اند؛ آن را از باب دلالت التزامی ندانسته بلکه از طریق اشتراک دو دلیل متعارض در نفی ثالث، به اثبات حجیت نفی ثالث پرداخته‌ایم؛ البته اشتراک دو دلیل متعارض در نفی ثالث در صورتی است که تعارض بین آن‌ها ذاتی باشد و در آخر ثمره‌ی فقهی بحث را در این قرار دادیم کهدر تعارض ذاتی بین دو دلیل، حجیت نفی ثالث اثبات می‌شود و بنابراین امکان رجوع به اطلاقات، عمومات و اصول عملیه امکان پذیر نیست اما در صورت تعارض عرضی بین دو دلیل، عدم حجیت را برگزیدیم و ثمره عملی آن امکان رجوع به اطلاقات، عمومات و اصول عملیه است.

منابع

ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، ***الرد علی المنطقیین***، بیروت: دارالمعرفه، بی‌تا.

________________، ***درء تعارض العقل و النقل***، تحقیق محمد رشاد سالم، الریاض: دارالکنوز الادبیه، ١٣٩١ ق.

ابن سهلان ساوی، عمر، ***البصائر النصیریة فی المنطق***، شمس تبریزی، تهران: چاپ اول ١٣٨٣

ابن سینا، حسین بن عبدالله، ***الاشارات و التنبیهات***، تصحیح سلیمان دنیا، قاهره: دارالمعارف، ١٣٣٦.

________________، ***الاشارات والتنبیهات***، قم: نشرالبلاغه، چاپ اول ١٣٧٥.

ابن منظور، محمدبن مکرم، ***لسان العرب***، به تحقیق و تصحیح احمد فارس صاحب الجوائب، بیروت: دارالفکر، چاپ سوم، ١٤١٤ ق.

ابوجیب، سعدی، ***القاموس الفقهی لغة و اصطلاحاً***، دمشق: دارالفکر، چاپ دوم، ١٤٠٨ ق.

انصاری، مرتضی بن محمد امین، ***فرائد الاصول***، تحقیق لجنة التحقیق تراث الشیخ الاعظم، قم: مجمع الفکرالاسلامی، چاپ چهارم، ١٤٢٢ ق.

آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، ***کفایة الاصول***، بیروت: مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، چاپ سوم، ١٤٢٩ ق.

آشتیانی، مهدی، ***تعلیقة علی شرح المنظومه السبزواری (قسم المنطق)***، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ سوم، ١٣٧٦.

آمدی، علی بن محمد، ***الاحکام فی اصول الاحکام***، تحقیق د. سید الجمیلی، بیروت: دارالکتاب العربی، ١٤٠٤ ق.

بروجردی، حسین، ***الحاشیة علی کفایة الاصول***، لوح فشرده المکتبة الشاملة.

تفتازانی، مسعود بن عمر، ***المطول فی شرح تلخیص المفتاح***، تهران: مکتبة علمیة اسلامیه، ١٣٧٤ ق.

حسینی سیستانی، علی، ***الرافد فی علم الاصول***، به تقریر سید منیر سید عدنان قطیفی، قم: دفتر آیت الله سیستانی، ١٤٠٤ ق

حکیم، محسن، ***حقائق الاصول***، قم: مکتبة بصیرتی، بی‌تا.

حکیم، محمد سعید، ***المحکم فی اصول الفقه***، قم: جاوید، چاپ اول ١٤١٤ ق.

خمینی، روح الله، ***تهذیب الاصول***، مقرر جعفر سبحانی، قم: دارالفکر، ١٤٠١ ق.

خویی، ابوالقاسم، ***محاضرات فی اصول الفقه***، مقرر محمد اسحاق فیاض، قم: دارالهادی، چاپ سوم، ١٤١٠ ق.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ***مفردات الفاظ القرآن***، لبنان- سوریه، دارالعلم، چاپ اول ١٤١٢ ق.

روحانی، محمد صادق، ***زبدة الاصول***، بی‌جا، نشر مدرسه‌ی امام صادق (ع)، بی‌تا.

روحانی، محمد، ***منتقی الاصول***، به تقریر سید عبد الصاحب حکیم، قم: نشرالهادی، چاپ دوم، ۱٤۱٦ق.

سبزواری، هادی بن مهدی، ***شرح منظومه‌ی منطق***، قم: انتشارات دارالعلم، بی‌تا.

صدر، محمد باقر، ***دروس فی علم الاصول***، لوح فشرده المکتبة الشاملة.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ***شرح حکمة الاشراق (تعلیقات)***، قم: انتشارات بیدار، بی‌تا.

عراقی، ضیاء الدین، ***مقالات الاصول***، به تحقیق شیخ محسن عراقی و السید منظر الحکیم، قم: مجمع الفکر الاسلامی، چاپ اول، ١٤١٤ ق.

____________، ***نهایة الافکار***، به تقریر محمد تقی بروجردی، قم: مؤسسه‌ی نشر الاسلامی، بی‌تا.

فیاض، محمد اسحاق، ***تقریر محاضرات فی اصول الفقه خویی***، قم: مؤسسه‌ی نشر اسلامی، وابسته به جامعه‌ی مدرسین قم: چاپ اول، ١٤١٩ ق.

قطب‌الدین رازی، محمد بن محمد، ***تحریر القواعد المنطق فی شرح الرسالة الشمسیة***، صاحب رساله: کاتبی قزوینی، قم: انتشارات بیدار، چاپ سوم، ١٣٨٤.

____________، ***شرح المطالع***، قم: انتشارات کتبی نجفی، بی‌تا.

قطب‌الدین شیرازی، محمود بن مسعود، ***درة التاج لغرة الدباج***، به اهتمام و تصحیح سید محمد مشکوة، تهران: انتشارات حکمت، چاپ سوم، ١٣٦٩.

____________، ***شرح حکمة الاشراق سهروردی***، به اهتمام عبدالله نوری و مهدی محقق، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ١٣٨٤.

مشکینی، علی، ***اصطلاحات الاصول و معظم ابحاثها***، قم: نشرالهادی، چاپ ششم، ١٤١٦ ق.

مظفر، محمد رضا، ***اصول الفقه***، ترجمه محسن غرویان و علی شیروانی، قم: دارالفکر، چاپ پنجم، ١٣٨٤.

مؤمن قمی، محمد، ***تسدیدالاصول***، قم: مؤسسه‌ی نشر اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرسین قم: چاپ اول، ١٤١٩ ق.

نایینی، محمد حسین، ***فوائد الاصول***، لوح فشرده المکتبة الشاملة.

نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد، ***اساس الاقتباس***، به تصحیح مدرس رضوی، تهران: انتشارات تهران: چاپ دوم، ١٣٥٥ .

____________، ***الاشارات و التنبیهات (شارح)***، قم: نشرالبلاغه، چاپ اول، ١٣٧٥.